



### مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۵۲۹

آیا (۱) نزدیکِ جان و دل، چنین دوری روا داری؟  
به جانی کزِ وصالتِ زاد، مَهجوری (۲) روا داری؟

گرفتم دانه تلخم، نشاید کِشت و خوردن را  
تو با آن لطفِ شیرین کار (۳) این شوری روا داری؟

تو آن نوری که دوزخ را به آبِ خود بمیرانی (۴)  
مرا در دل چنین سوزی و مَحروری (۵) روا داری؟

اگر در جَنَّتِ وصلتِ چو آدم گندمی خوردم  
مرا بی‌حُلّه (۶) وصلتِ بدین عوری (۷) روا داری؟

مرا در معرکه هجران، میانِ خون و زخمِ جان  
مثالِ لشکرِ خوارزم با غوری (۸) روا داری؟

مرا گفتی تو مَغفوری (۹)، قبولِ قبله نوری  
چنین تَعذیب (۱۰) بعد از عفو و مَغفوری روا داری؟

مَها، چشمی که او روزی بدید آن چشمِ پرنورت  
به زخمِ چشمِ بدخواهان درو کوری روا داری؟

جهانِ عشق را اکنون سلیمان بن داوودی  
مَعَاذَ اللَّهِ (۱۱) که آزارِ یکی موری روا داری

تو آن شمسِی که نورِ تو محیطِ نورها گشتست  
سویِ تبریز واگردی (۱۲) و مَسْتوری (۱۳) روا داری؟

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۳۸۱

حق، قدم بر وی نهد از لامکان  
آنکه او ساکن شود از کُن فکان

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۲۳۰

پوزبند<sup>(۱۴)</sup> وسوسه عشق است و بس  
ورنه کی وسواس را بسته ست گس

عاشقی شو، شاهدهی، خوبی بجو  
صیدِ مرغابی همی کن جو به جو

کی بری زان آب کآن آبت برَد؟  
کی کنی زان فهم فهمت را خورد؟

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۷۳

آدمی را خر نماید ساعتی  
آدمی سازد خری را و آیتی

این چنین ساحر درونِ توست و سیر  
إِنَّ فِي الْوَسْوَاسِ سِحْرًا مُّسْتَبْرَ

چنین ساحری در باطن و درون تو نهان است، همانا در وسوسه گری نفس، سحری نهفته شده است.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۰۸

پرسیدن معشوقی از عاشقِ غریبِ خود که از شهرها کدام شهر را خوشتر یافتی و انبوهتر و محتشمتر و پر نعمتتر و دل کشاتر؟

گفت معشوقی به عاشق کای فتی'  
تو به غربت دیده‌یی بس شهرها

پس کدامین شهر ز آنها خوشتر است؟  
گفت: آن شهری که در وی دلبر است

هر کجا باشد شه ما را بساط  
هست صحرا، گر بُود سَمُّ الْخِيَاطِ<sup>(۱۵)</sup>

هر کجا که یوسفی باشد چو ماه  
جَنَّتْ است، ارچه که باشد قَعْرِ چاه

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۵۳

نفس و شیطان، هر دو یک تن بوده‌اند  
در دو صورت خویش را بنموده‌اند

چون فرشته و عقل، که ایشان یک بُدند  
بهر حکمت هاش دو صورت شدند

دشمنی داری چنین در سرّ خویش  
مانع عقل ست و خصم جان و کیش

یک نفس حمله کند چون سوسمار  
پس به سوراخی گریزد در فرار

در دل، او سوراخ ها دارد کنون  
سر ز هر سوراخ می‌آرد برون

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۳

گر نه نفس از اندرون راهت زدی  
رهزنان را بر تو دستی کی بُدی؟

ز آن عَوَانِ مُقْتَضٰی که شهوت است  
دل اسیرِ حرص و آز و آفت است

ز آن عَوَانِ سِرِّ، شدی دزد و تباہ  
تا عَوَانان را به قهرِ توست راه

در خبر بشنو تو این پندِ نکو  
بَيْنَ جَنبِیْکُمْ لَكُمْ اَعْدٰی عَدُو

تو این اندرز خوب را که در یکی از احادیث آمده بشنو و به آن عمل کن:  
حدیث: سرسخت ترین دشمن شما در درون شماست.

### مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۰۶

مردم نفس از درونم در کمین  
از همه مردم بتر در مکر و کین

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۶۰

که خدا آن دیو را خَنَّاس<sup>(۱۶)\*</sup> خواند  
کو سر آن خارپشتک را بماند

می نهران گردد سر آن خارپشت  
دم به دم از بیم صیادِ دُرُشت<sup>(۱۷)</sup>

تا چو فرصت یافت سر آرد برون  
زین چنین مگری شود مارش زبون

### \* ۱ قرآن کریم، سوره ناس (۱۱۴)، آیه ۱، ۴، ۵

قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ (۱)

بگو: به پروردگار مردم پناه می‌برم،

مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ (۴)

از شر وسوسه وسوسه‌گر نهانی،

الَّذِي يُوسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ (۵)

آن که در دل‌های مردم وسوسه می‌کند،

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۱۵

مال و تن برفاند، ریزانِ فنا  
حق خریدارش، که الله اشتری<sup>(۱۸)\*</sup>

برف ها زان از تَمَن (۹۹) اُولی سَنَّت  
که تویی در شک، یقینی نیستت

وین عجب ظَنّ است در تو ای مَهین (۳۰)  
که نمی‌پرد به بُستانِ یقین

هر گمان تشنه یقین است ای پسر  
می‌زند اندر تَزاید (۳۱) بال و پر

### \*۲ قرآن کریم، سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۱

إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِإِذْنِهِمُ الْجَنَّةَ...

خداوند، جان و مال مؤمنان را به بهای بهشت خریده است...

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۰۰۸

من عجب دارم ز جویای صفا  
کو رَمَد در وقتِ صیقل از جفا

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۹۸۰

با کریمی گر کنی احسان، سزد  
مر یکی را او عوض هفصد دهد

با لئیمی چون کنی قهر و جفا  
بندهیی گردد تو را بس با وفا

کافران کارند در نعمت جفا  
باز در دوزخ نداشتان، ربنا

### قرآن کریم، سوره مومنون (۲۳)، آیه ۱۰۷

رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ

پروردگارا، ما را از این آتش بیرون آور. اگر دیگر بار چنان کردیم، از ستمکاران باشیم.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۱۳۴

چون در زَرادخانه<sup>(۳۳)</sup> باز شد  
غَمزهای<sup>(۳۳)</sup> چشم، تیرانداز شد

بر دلم زد تیر و سوداییم کرد  
عاشقِ شکر و شکرخاییم<sup>(۳۴)</sup> کرد

عاشقِ آنم که هر آن، آنِ اوست  
عقل و جان، جاندار<sup>(۳۵)</sup> یک مرجانِ اوست

من نلافم، ور پلافم، همچو آب  
نیست در آتش‌گشای<sup>(۳۶)</sup> ام اضطراب

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۷۰

تو فسرده، درخورِ این دمِ نهیی  
با شکرِ مقرونِ نهیی، گرچه نیی

رختِ عقلت با تو است و عاقلی  
کز جنوداً لَمْ تَرَوْهَا غافلِی

هنوز کالای بی ارزش عقل جزئی با توست و هنوز جزو عاقلان دنیا خواه و عافیت طلبی.

### قرآن کریم، سوره توبه(۹)، آیه ۲۶

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنْزَلَ جُنُودًا لَمْ تَرَوْهَا وَعَذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ

آنگاه خدا آرامش خویش را بر پیامبرش و بر مؤمنان نازل کرد و لشکریانی که آنها را نمی‌دیدید فرو فرستاد و کافران را عذاب کرد، و این است کیفر کافران.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۱۰

مر سَفیهان<sup>(۳۷)</sup> را رُباید هر هوا  
ز آنکه نبودشان گرانی قُوا

کَشْتَتَى بِي لَنْگَرِ اَمْدِ مَرْدِ شَرِّ  
که ز بارِ کَرِّ نیابد او حَذَرِّ

لَنْگَرِ عَقْلِ سِتِّ عَاقِلِ رَا اَمَانِ  
لَنْگَرِی دَرِیُوزَه<sup>(۳۷)</sup> کُنْ اَزْ عَاقِلَانِ

او مَدَدِهای خِرَدِ چوَن دَرِ رُبُودِ  
از خَزِینَه دُرِّ اَن دَرِیایِ جُودِ

زین چَنِین اِمْدادِ، دَل پُر فَن شُودِ  
بِجَهْدِ اَز دَل، چِشْمِ هَم رُوشَن شُودِ

ز اَنکِه نُورِ اَز دَل بَر اَین دِیدَه نَشِستِ  
تا چو دَل شُد، دِیدَه تُو عَاطِلِ<sup>(۳۸)</sup> اَستِ

دَل چو بَر اَنوَارِ عَقْلِی نِیز زِدِ  
ز اَن نَصِیبِی هَم بَه دُو دِیدَه دَهْدِ

پَس بَدانِ کَآبِ مِبارِکِ<sup>۳\*</sup> ز اَسْمانِ  
وَحِیِ دَل هَا بَاشَد وِ صَدَقِ بَیانِ

ما چو اَن کُرّه هَم اَبِ جُو خُورِیمِ  
سُوی اَن وِ سِوِاسِ<sup>(۳۹)</sup> طَاعِنِ<sup>(۴۰)</sup> نَنْگَرِیمِ

پِیروِ پِیغْمَبْرانِی، رَه سِپَرِ  
طَعْنَه خَلْقانِ هَمه بادی شُمَرِ<sup>۴\*</sup>

اَن خِداوندانِ که رَه طِی کُردَه اَندِ  
گُوشِ فَا<sup>(۴۱)</sup> بَانگِ سِگانِ کِی کُردَه اَندِ؟

### **۳\* قرآن کریم، سوره ق(۵۰)، آیه ۹**

وَنَزَّلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُّبَارَكًا فَأَنْبَتْنَا بِهِ جَنَّاتٍ وَحَبَّ الْحَصِيدِ

و از آسمان، آبی پربرکت فرستادیم و بدان باغها و دانه‌های دروشدنی رویانیدیم.

### \*۴ قرآن کریم، سوره مائده(۵)، آیه ۵۴

...يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ...

... همواره در راه خدا جهاد می‌کنند و از ملامت (سرزنش) هیچ ملامتگری (سرزنش کننده ای) نمی ترسند...

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۸۲۷

میر دیدی خویش را، ای کم ز مُور  
ز آن ندیدی آن مُوکل<sup>(۳۲)</sup> را تو کور

غَرّه<sup>(۳۳)</sup> گشتی زین دروغین پَرّ و بال  
پَرّ و بالی کو کُشد سوی وِبال<sup>(۳۴)</sup>

پَر سبک دارد، ره بالا کند  
چون گل‌آلو شد، گرانی ها کند

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۵۶۵

ای که تو بر خلق چیره گشته‌یی  
در نبرد و غالبی آغشته‌یی

آن به قاصد مُنْهَزِم<sup>(۳۵)</sup> کرده ستشان  
تا تو را در حلقه می‌آرد کُشان

هین عِنان<sup>(۳۶)</sup> در گش پی این مُنْهَزِم  
در مَران تا تو نگردي مُنْخَزِم<sup>(۳۷)</sup>

چون کشانیدت بدین شیوه به دام  
حمله بینی بعد از آن اندر زحام<sup>(۳۸)</sup>

عقل ازین غالب شدن کی گشت شاد؟  
چون درین غالب شدن، دید او فساد



تیز چشم آمد خرد بینای پیش  
که خدایش سُرْمه کرد از کُحلِ (۳۹) خویش

گفت پیغمبر که هستند از فنون  
اهلِ جَنَّت در خصومت ها زبون\*۵

از کمالِ حَزْم (۴۰) و سُوُ الظَّنِّ خویش  
نه ز نقص و بد دلی و ضعفِ کیش

در فِرِه دادن (۴۱) شنیده در کُمون  
حکمتِ لَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ\*۶

در آن وقت که حضرت رسول اکرم به دشمنان، امتیاز می داد بطور ناگهانی  
حکمت آیه « اگر مردان مؤمن نبودند » را شنیده بود.

در هنگام دادن امتیاز به دشمنان، حکمت « اگر مردان مؤمن نبودند » را،  
که به طور نهانی عمل می کند، به یاد می آورند.

### \*۵ حدیث

هان به شما خبر دهم که بهشتیان کدامند. هر ناتوان ناتوان نما که هر گاه به خدا سوگند خورد، وفادار بماند.

### \*۶ قرآن کریم، سوره فتح(۴۸)، آیه ۲۵

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ مَعَكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُٗٓ وَلَوْلَا رِجَالُ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءُ مُؤْمِنَاتٌ لَّمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَؤُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا

ایشان همانهاییند که کفر ورزیدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند و نگذاشتند که قربانی به قربانگاهش  
برسد. اگر مردان مسلمان و زنان مسلمانی که آنها را نمی شناسید در میان آنها نبودند و بیم آن نبود که آنها را  
زیر پای درنوریدید و نادانسته مرتکب گناه شوید، خدا دست شما را از آنها باز نمی داشت. و خدا هر که را بخواهد  
مشمول رحمت خود گرداند. اگر از یکدیگر جدا می بودند، کافرانشان را به عذابی دردآور عذاب می کردیم.

### مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۶۷

حَزْمُ آن باشد که ظَنُّ بدِ بَری  
تا گُریزی و، شوی از بد، بَری

حَزْمُ سُؤ الظن گفته ست آن رسول  
هر قَدَم را دام می‌دان ای فَضول

#### حدیث

بد گمانی به من ذهنی خود حزم یا دوراندیشی است.

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۰۸

نواختنِ سلطان آواز را

ای آوازِ پُر نیازِ صدق‌کیش  
صدقِ تو از بحر و از کوه است بیش

نه به وقتِ شهوتت باشد عِثار<sup>(۴۳)</sup>  
که رود عقلِ چو کوهت کاہوار

نه به وقتِ خشم و کینه صبرهات  
سست گردد در قرار و در ثبات

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۷۱۲

حق که را خوانده ست در قرآنِ رجال؟  
کی بُود این جسم را آنجا مَجال؟

روحِ حیوان را چه قدر است ای پدر؟  
آخر از بازارِ قصابان گذر

صد هزاران سر نهاده بر شکم  
ارزشان از دُنْبه و از دُمِّ کم

### مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۳۵۱

سِرِّ چارُق را بیان کن ای آیاز  
پیش چارُق چیستت چندین نیاز؟

تا بنوشد سُنْقَرُ و بَکِیَارُقَت (۴۳)  
سِرِّ پوسستین و چارُقَت

ای آیاز از تو غلامی نور یافت  
نورت از پستی سوی گردون شتافت

حسرتِ آزادگان شد بندگی  
بندگی را چون تو دادی زندگی

مؤمن آن باشد که اندر جَزَر و مَد  
کافر از ایمانِ او حسرت خورد

### حافظ، غزلیات، غزل شماره ۳۱۶

حافظ از جورِ تو حاشا که بگرداند روی  
من از آن روز که در بندِ توام آزادم

- (۱) آیا: به معنی ای است که به عربی «یا» گویند که حرف ندا باشد  
(۲) مَهْجُور: جامانده، دورافتاده  
(۳) شیرین کار: آن که دانه های شیرین دارد، ویژگی کسی که کار و هنر جالب توجه از خود نشان می‌دهد  
(۴) میراندن: کشتن، باعث مردن کسی شدن  
(۵) مَحْرُور: کسی که دارای مزاج گرم است. گرمشده از حرارت آتش و تب  
(۶) حَلَّة: جامه، لباس نو، جامه بلند که بدن را بپوشاند.  
(۷) عور: برهنه، لخت  
(۸) غُوری: شهاب الدین محمد غوری در سال ۶۰۴ هجری با جنگ و خونریزی همه جای ماوراءالنهر را به تصرف درآورد و با خوارزمشاه هم جنگید.  
(۹) مَغْفُور: آمرزیده شده  
(۱۰) تَعْذِیب: شکنجه کردن، عذاب کردن  
(۱۱) مَعَاذَ اللَّهِ: پناه بر خدا  
(۱۲) واگردیدن: برگشتن، مراجعت کردن  
(۱۳) مَسْتُور: پوشیده، درپرده  
(۱۴) پوزبند: دهان بند  
(۱۵) سَمُّ الْخِیَاط: سوراخ سوزن  
(۱۶) حَنَّاس: شیطان، شیطان‌صفت، بدکار  
(۱۷) دُرُوشْت: خشن، ناهموار، حجیم  
(۱۸) اِشْتَرَى: خرید  
(۱۹) ثَمَن: قیمت، بها، در اینجا بهشت و یا لقای ذات الهی است  
(۲۰) مَهین: خوار، بی‌ارزش  
(۲۱) تَزَايَد: افزایش، زیاد شدن، افزون شدن

- (۲۲) زَرَّاحَانَه: اسلحه‌خانه  
 (۲۳) غَمَزَ: اشاره کردن با چشم و ابرو، چشمک زدن، ناز و عشوه  
 (۲۴) شِکْرَخَائِي: شکر خوردن  
 (۲۵) جَانْدَار: حافظ، نگهبان  
 (۲۶) سَفِيَه: نادان، بی‌خرد  
 (۲۷) نَرِيُوْزَه كَرْدِن: گدایی کردن  
 (۲۸) عَاطِل: بیهوده، بی‌بهره  
 (۲۹) وَسَوَاس: فکرهاى پی در پی خارج از کنترل انسان، تردید، اندیشهٔ بد  
 (۳۰) طَاعِن: طعنه‌زننده، سرزنش‌کننده  
 (۳۱) فَا: به  
 (۳۲) مَوْكَل: کسی که عهده دار امری باشد، مأمور  
 (۳۳) غَرَه: مغرور به چیزی، فریفته  
 (۳۴) وَبَال: بدبختی، سختی، عذاب  
 (۳۵) مَنَهْزِم: شکست‌خورده، گریخته  
 (۳۶) عِنَان: لگام، دهانهٔ اسب  
 (۳۷) مَنَحْزِم: مقهور و مطیع، از ریشه خَزَم به معنی حلقه ای که در بینی شتر کرده و افسار به آن می‌بندند.  
 (۳۸) زَحَام: در تنگنا قرار دادن یکدیگر، به هم فشار آوردن  
 (۳۹) كَحَل: سرمه، سنگی است سیاه و براق و بغایت ثقیل و هم‌رنگ آهن. اطبای قدیم مصرف آن را برای تقویت چشم و اعصاب چشم مفید می‌دانستند.  
 (۴۰) خَزَم: دور اندیشی  
 (۴۱) فَرِه دَاْدِن: فراوان دادن چیزی، در اینجا امتیاز دادن  
 (۴۲) عِثَار: لغزش، گناه  
 (۴۳) سُنْفَر و بَكِيَارُق: از نام‌های ترکی و در اینجا به معنی فلان و بهمان است.